

# صلح امام مجتبیٰ علیه السلام

## انگیزه‌ها و پیامدها

طه تهامی

هم پیمان شدند. آن روز، بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری بود.<sup>۲</sup> معاویه از ماجرای بیعت آگاهی یافت، برای اینکه تلاشهایش در به دست گرفتن قدرت، هدر نرود، خیلی زود وارد عمل شد. از این رو، مشاوران سیاسی خود مانند عمروعاص و قیس بن اشعث را حاضر کرد تا برای سست کردن پایه‌های خلافت امام حسن علیه السلام تصمیم بگیرند؛ خلافتی که حتی یک هفته از روی کار آمدن آن نمی‌گذشت. آنها به

### تلاشهای پیش از صلح

#### ۱. تشکیل شورای براندازی از سوی

معاویه

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، امام مجتبیٰ علیه السلام سخنرانی پرشوری ایراد کرد. مردم در حالی که می‌گریستند، به سخنانش گوش می‌دادند. پس از پایان سخنرانی امام، عبدالله بن عباس برخاست و گفت: «مردم! این فرزند پیامبران و جانشین امامتان است. پس با او بیعت کنید.»

سپس خود جلو آمد و دست امام را در دست فشرد.<sup>۱</sup> مردم نیز به پیروی از او با امام

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶،

۱. كشف الغمة فی معرفة الائمة، علی بن عیسی

این نتیجه رسیدند که اگر خلافت امام را از میان نبرند، همواره در نگرانی و ناامیدی خواهند بود.<sup>۱</sup> معاویه همواره یک خط مشی سیاسی را پی می‌گرفت. خط مشی سیاسی معاویه همیشه پیرو این سه اصل فریبکارانه بود: تطمیع، تهدید، شکنجه.

او در راستای سیاستهای فریبکارانه خود به تناسب از هر سه روش سود می‌جست. نخست فرد مقابل را با وعده‌های توخالی و یا گاه واقعی به طمع وا می‌داشت. اگر نتیجه نمی‌داد، با استفاده از قدرت و نفوذش او را از عاقبت کارش می‌ترسانید و اگر باز هم نتیجه‌ای نمی‌گرفت، با زور شکنجه او را از سر راه خود کنار می‌زد.

نکته مهم در اینجا این است که بیشتر کسانی که دستخوش این سیاست بازی قرار می‌گرفتند، در همان مرحله اول فریفته معاویه می‌شدند. شاید به جرأت بتوان گفت، که او تمامی سیاستهایش را با بهره‌گیری از همان

روش اول به انجام رسانید و بدون نیاز به زور و شسیوه‌های دیگر، سیاستهای شیطانی‌اش را به کرسی می‌نشانید.

او برای پیش برد سیاست تطمیع خود، باید فضایی مناسب دست و پا می‌کرد تا بتواند به راحتی مهره‌های مورد نظر را خریداری کرده و به سوی خود بکشاند. او باید امام را فردی ناکارآمد در خلافت، سست اراده و صلح جو یا رفاه طلب معرفی می‌کرد تا بتواند از آب گل آلود، ماهی بگیرد. از همین رو، هجوم تبلیغاتی گسترده‌ای را علیه ایشان آغاز کرد. او افرادی را نزد مردم عراق می‌فرستاد تا با اغتشاش و شایعه پراکنی، افکار عمومی را مشوش ساخته و زمینه‌های آشوب را آماده سازند.

## ۲. نامه نگاریهای دو جانبه

با دستگیری جاسوسان معاویه که مأموریت شایعه پراکنی و آشوب‌گری در بافت عمومی جامعه اسلامی را داشتند، امام حسن علیه السلام برای معاویه نامه‌ای فرستاد تا او را از شکست نقشه‌های پلیدش آگاه سازد. امام نوشت:

«تو پنهانی افرادی را به کوفه و بصره فرستادی تا برای تو جاسوسی کنند. گویا خواستار جنگ هستی. تردیدی نیست که جنگ واقع خواهد شد. پس منتظر جنگ باش که اگر خدا بخواهد، درخواهد گرفت. به من خبر رسیده است که تو از مرگ بزرگ مردی (علی علیه السلام) خشنود شده‌ای؛ در حالی که هیچ عاقل و اندیشمندی از آن خشنود نیست و...».

در پایان دو بیت شعر بدین مضمون برای او نوشت:

«به کسی که برخلاف همه فکر می کند و دیگر اندیش است، بگو مانند دیگران برای رفتن آماده باش که رفتن تو نیز نزدیک است.»<sup>۱</sup>

معاویه نیز برای امام نامه‌ای فرستاد و در آن انگیزه‌های جنگ طلبانه خود را بیش تر بروز داد. معاویه در این نامه نوشت:

«خدای بی همتا را می ستایم که دشمن شما و کشتندگان خلیفه عثمان است؛ همان پروردگاری که با عنایت

خویش، مردی از بندگان خود را برانگیخت تا علی بن ابی طالب را غافل گیر کرده و بکشد و یاران او پراکنده گردند که از طرف سرکردگانشان نامه‌هایی به دستم رسیده است که از من برای خود و قبیله شان امان خواسته‌اند. به همین جهت، به محض دریافت نامه من، با لشکرت و هرچه برای جنگ با من آماده کرده‌ای آماده جنگ باش...»<sup>۲</sup>

او در این نامه با چهره‌ای حق به جانب و مظلوم نما، در درجه اول امام را از قاتلان عثمان قلمداد می‌کند و در درجه دوم او را آغازگر جنگ و تجاوزگر معرفی می‌کند تا بتواند همه توطئه‌های خود را توجیه کند و آن را حرکتی شایسته در مقابل جنگ طلبی امام بشناساند.

ولی از آنجا که امامان معصوم هرگز آغازگر جنگ نبوده‌اند، امام مجتبی علیه السلام نیز درصدد خیرخواهی بیشتر برآمده و برای جلوگیری از کشتار مسلمانان و اتمام حجت، نامه‌ای به

۱. مقاتل الطالبيين، ابوالفرج الإصهانی، ص ۴۴.

۲. همان، ص ۵۹.

معاویه فرستاد و پس از ستایش الهی، نوشت:

«ای معاویه! به راستی جای شگفتی است که تو به چنین کاری دست زده‌ای که به هیچ گونه شایستگی آن را نداری؛ نه به فضیلتی در دین معروف هستی و نه در اسلام پیشینه‌ای درخشان داری.

تو فرزند کسانی هستی که در جنگ احزاب با رسول خدا صلی الله علیه و آله به دشمنی برخاستند. تو پسر پلیدترین فرد قریش نسبت به پیامبر هستی. بدان که خدا تو را ناامید خواهد کرد و به زودی به سویش باز می‌گردد. آن گاه خواهی دانست که فرجام نیکوی آن سرا از آن که خواهد بود. به خدا سوگند، به زودی با پروردگارت دیدار می‌کنی و به سزای کردار زشت خود دچار خواهی شد و خداوند هیچ گاه به بندگان ستم نخواهد کرد. پس از در گذشت پدرم علی علیه السلام، مسلمانان امر خلافت را پس از او به من واگذار کردند و من از خدا می‌خواهم که در این دنیای زود گذر چیزی را که سبب کاستی نعمتهای

آخرتش گردد به ما ندهد و از آنچه بر ما عنایت کرده نگاهد.

اینکه من به تو نامه نگاشته‌ام، تنها به سبب این بود که میان خود و خدایم عذری داشته باشم. این را بدان که اگر از مخالفت با من دست برداری، بهره معنوی بزرگی خواهی برد و مصلحت مسلمانان رعایت خواهد شد. از این رو، به تو پیشنهاد می‌کنم که بیش از این بر باطل پا فشاری نکن و از آن دست بردار و مانند دیگر مردم که با من بیعت کرده‌اند، تو نیز بیعت کن؛ زیرا تو خود می‌دانی که من به امر خلافت شایسته‌تر از تو هستم. از خدا بترس و ستم کاری را رها کن و خون مسلمانان را بدین وسیله پاس بدار. راه مسالمت آمیز پیش گیر و سر تسلیم فرود آر و درباره خلافت با کسی که شایسته آن و از تو سزاوارتر است، ستیزه مجوی تا خدا آتش جنگ و اختلاف را فرو نشاند. اگر هم در خودسری و جنگ طلبی خود سرسازش نداری، ناچار با مسلمانان و لشکر انبوه به سوی تو خواهم آمد و با تو بیکار

خواهم کرد تا خداوند میان ما حکم کند که او بهترین داوران است.<sup>۱</sup>

در نامه امام حسن علیه السلام انگیزه ای جز خیرخواهی و اتمام حجت به چشم نمی خورد. برای اینکه معاویه رویه خود را تغییر دهد و راه درست در پیش گیرد، لازم بود تا امام همه مطالب را به روشنی بیان می داشت. معاویه با بی شرمی، پاسخ نامه امام را این گونه داد:

«سیاست مسداری و تجربه من در خلافت بیش تر است. این تویی که باید از من پیروی کنی. پس به فرمان من در آی تا من هم خلافت را پس از خود به تو واگذار کنم. از این گذشته، هر چه در خزانه عراق یافت می شود را به تو می -دهم. آنها را بردار و به هر جا که می -خواهی برو. اجازه نخواهم داد که کسی بر تو حکومت کند و کارها نیز بدون دستور تو اجرا نخواهد شد. البته کارهایی

که منظور در آن، اطاعت خدا باشد، برابر خواست شما انجام می گیرد.»<sup>۲</sup>

روشن است که معاویه با بی شرمی تمام، خود را بالاتر از فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانست که فریبکاری را مایه برتری خود بر امام می -پنداشت. از این رو، دوباره همان سیاستهای کهنه اش را که پیش تر در جریانهای مختلف مانند جنگ صفین در مورد امام علی و یارانش آزموده بود، به کار گرفت و به امام حسن نیز وعده ولسی عهدی خسود را داد و بهای کناره گیری امام از خلافت را نیز از خزانه بیت المال عراق و از جیره مسلمانان پرداخت. با همه این بی شرمیهای معاویه، امام حسن بار دیگر فروتنی کرد و پاسخ او را برخلاف میل خود و تنها برای اتمام حجتی دیگر، چنین نگاشت:

«چون ستم کاری و زورگویی تو را دیدم، آن را لایق پاسخ ندانستم و به خدا

۲. همان، ص ۶۹ .

۱. همان، ص ۶۷ .

پناه می برم. بیا و از راستی و درستی پیروی کن که من اهل آنم.»<sup>۱</sup>

این آخرین نامه امام به معاویه پیش از لشکرکشی بود.

### ۳. آماده سازی سپاه برای جنگ با معاویه

پس از نامه نگاریهای امام و معاویه، هر دو طرف تصمیم به رویارویی نظامی با یکدیگر گرفتند. امام برای تقویت روحیه نظامی سپاهش، برای آنان سخنرانی کرد؛ در حالی که نبود روحیه پیکارگری و دفاع از حق را در چشمان آنان می دید. سپاه امام در میدان نُخَيْلَة گرد هم آمد و تادیر عبد الرحمن پیشروی کرد. لشکری انبوه با ساز و برگ کامل گرد هم آمده بود. امام به عبیدالله بن عباس فرمود:

«ای پسر عمو! من دوازده هزار نفر از جنگ جویان و قاریان شهر را با تو همراه می سازم؛ مردانی که هر کدام با گروهی از دشمن برابری می کنند. با آنان همراه شو و نسبت به آنها نرمش نشان ده و

فروتنی کن و آنان را به خود نزدیک گردان؛ زیرا آنها باقی مانده افراد مورد اطمینان امیرالمؤمنین علیه السلام هستند. هم چنان از کرانه رود فرات حرکت کنید تا به سپاه معاویه بررسی. هر جا به او برخوردی، جلوی او را بگیر تا من به شما برسم. اگر با آنها برخورد کردی تو شروع به جنگ مکن، ولی اگر او جنگ را آغازید، با او بجنگ. اگر برایت اتفاقی افتاد، قیس بن سعد را جانشین خود کن و پس از او نیز سعید بن قیس جانشینی را بر عهده گیرد.»<sup>۲</sup>

عبیدالله بن عباس به همراه لشکر خود حرکت کرد و با معاویه روبه رو شد و میانشان درگیری رخ داد و او توانست نیروهای معاویه را به عقب نشینی وادار کند.

### ۴. بستر سازی صلح از سوی معاویه

معاویه با ارزیابی توان بالای نظامی امام و ناتوانی خود، به نیرنگی کثیف دست زد و پیروزی خود را در صلح

۲. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ج ۲،

انگاشت، ولی جنگ شروع شده بود و او باید می‌کوشید تا زمینه را برای صلح فراهم سازد. او باید صلح را به امام تحمیل می‌کرد؛ زیرا می‌دانست امام از انگیزه‌های شیطانی‌اش باخبر است. از سوی دیگر، معاویه به خوبی از تزلزل روحیه لشکر امام و انگیزه‌های دنیایی برخی از آنان برای شرکت در جنگ آگاهی داشت. بنابراین، از این سستی و ناتوانی یاران امام سود جست و تحریک و فریب آنان را راهکار اصلی شکست دادن سپاه امام دانست.

از این رو، به فرماندهان سپاه امام نامه نوشت و سیاستهای شیطانی‌اش را درباره آنان به کار گرفت. البته بعضی نپذیرفتند، ولی عیدالله بن عباس لغزش نشان داد و فریب خورد. معاویه به او نوشته بود که امام صلح کرده است و بهتر است او نیز دست از جنگ بکشد و فرمانبردار باشد. هم چنین به او هزار هزار درهم (یک میلیون درهم) پیشنهاد داده و نیمی از آن را نیز پیشاپیش به او پرداخت کرده بود. او نیز نیمه شب خیمه گاه خود را ترک کرد و به سوی

اردوی معاویه گریخت.<sup>۱</sup> هنگامی که خبر پناهنده شدن عیدالله بن عباس پیچید، در لشکر آشفتگی پدید آمد؛ این در حالی بود که امام هنوز به اردوگاه خود نرسیده بود.

معاویه نیز از فرصت استفاده کرد و بر این آشفتگی بیش تر دامن زد تا پیش از رسیدن امام کار را یک سره کند. او افرادی را به لشکرگاه امام فرستاد که می‌گفتند: ای مردم این عیدالله بن عباس امیر شماست که به معاویه پیوسته و پناهنده شده است و این هم حسن بن علی است که صلح کرده است. پس خود را به کشتن ندهید.<sup>۲</sup>

بدین ترتیب، با شایعه پراکنی در نبود امام، زمینه را برای صلح آماده ساختند. از سوی دیگر، معاویه گروهی را برای مذاکره با امام به مدائن فرستاد تا درباره پاره ای از موضوعات به جز صلح با امام گفتگو و تبادل نظر کنند، ولی وقتی که از

۱. همان، ج ۲، ص ۱۹۱؛ مقاتل الطالبيين، ص

۲. مقاتل الطالبيين، ص ۵۸.

## بررسی عوامل صلح

عوامل زیادی در صلح امام حسن علیه السلام با معاویه نقش داشت که برخی از آن شفاف و بعضی دیگر پیچیده بود. در اینجا به بررسی برخی عوامل می‌پردازیم:

### ۱. فریب کاری معاویه

چنانچه دیدیم معاویه در دوران زمامداری‌اش پیوسته می‌کوشید با سیاستهای عوام فریبانه، واقعیتها را دیگر گونه جلوه دهد و از ابزارهای پیچیده‌ای بهره برد. او با شایعه پراکنی، دروغ پردازی، تطمیع فرماندهان نظامی و سیاسی، معرفی چهره‌ای مذهبی و شریعت دوست از خود، و ده‌ها راهکار دیگر فضا را کاملاً مبهم و تیره کرد.

در جریان صلح، او نه تنها به خریدن عیبدالله بن عباس بسنده نکرد، بلکه از خود او برای جلب دیگر افراد بهره گرفت و گروه زیادی از سپاهیان امام را توسط او از لشکر جدا کرد.

گفتنی است فریب کاری دشمن را نمی‌توان عامل مستقل در شکست یک لشکر دانست؛ اگر در سپاهی، عناصر

خیمه امام بیرون آمدند و به سوی قرارگاه خویش به راه افتادند، بلند بلند - به گونه‌ای که مردم می‌شنیدند - به همدیگر می‌گفتند:

«خدا را شکر که امام صلح را پذیرفت و خدا به وسیله فرزند رسولش، خون بی‌گناهان را حفظ کرد.»<sup>۱</sup>

این دروغ پردازیها و شایعه پراکنیها، هم لشکر امام را از هم گسیخت و هم خشم اطرافیان امام را برانگیخت. آنان با شمشیرهای برهنه به خیمه امام ریختند. سجاده نماز را از زیر پای حضرت کشیدند و وسایل امام را غارت کردند. شماری از یاران راستین امام به دفاع برخاستند و امام را بر اسب خود سوار کردند و از معرکه دور نمودند.<sup>۲</sup> اوضاع و شرایط چنان مبهم و آشفته بود که امام ترجیح داد در فرصتی مناسب تر به روشن کردن موضع خود پردازد.

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱.

۲. همان، ص ۱۹۲.



ساده لوح، دنیا دوست و سست عقیده باشند، فریب کاری دشمن می تواند کار آمد گردد و زمینه های شکست را فراهم آورد. وقتی امام حسن علیه السلام مجبور به صلح شد با بینشی ژرف و عملکردی روشن بیانه، صلح را پذیرفت تا توطئه دشمن را ختنی سازد و اندک مسلمانان واقعی را که در کنار او مانده بودند، در امان بدارد.

## ۲. بی وفایی و دنیازدگی سپاهیان امام حسن علیه السلام

درگیریها و جنگهای طولانی ای که در زمان علی علیه السلام با گروههای مختلف در گرفته بود، نوعی خستگی از جنگ و بی علاقگی به دفاع از حق و حقیقت در میان سپاهیان امام بر جای گذاشته بود. هم چنان که علی علیه السلام در دوران خلافت خود نیز با این مشکل روبه رو بود و به سختی مردم را به دفاع از حق و ایستادگی در برابر مهاجمان ترغیب می کرد. به گونه ای که می فرمود:

«ملتها صلح می کنند در حالی که از

ستم زمامدارانشان در وحشت اند، ولی

من صلح می کنم در حالی که از ستم یاران خودم در وحشتم. شما را برای جهاد با دشمن برانگیختم، به پای برنخاستید. حقیقت را به گوش شما خواندم، ولی نشنیدید. شما را به مبارزه با سرکشان ترغیب کردم، هنوز سخنانم پایان نیافته، مانند قوم «سبأ»، پراکنده شدید و در لباس اندرز و پند، همدیگر را فریب دادید تا مبادا سخنانم در شما اثر کند... رهبرتان از خدا اطاعت می کند، شما با او مخالفت می کنید، ولی رهبر شامیان معاویه از خدا نافرمانی می کند و از او فرمانبرداریسد. به خدا سوگند، دوست دارم معاویه شما را با افراد خودش مبادله کند و مثل مبادله دینار با درهم، ده نفر از شما را برابر یکی از افراد خودش به من بدهد.»<sup>۱</sup>

این خط رفاه طلبی و آسایش پرستی، در زمان خلافت علی علیه السلام نیز بود و اکنون امام مجتبی علیه السلام با افرادی به جنگ معاویه رفته بود که سرزنشهای علی علیه السلام به راهشان نیاورده بود.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۷.

براین اساس، همین روحیه ذلت پذیری، امام را با بحران پذیرش صلح روبه رو ساخت. امام با شناختی که از اطرافیان و روحیه آنان داشت، کوشید تا باز هم با نصیحت آنان را به مبارزه تشویق کند. بر این اساس، این گونه با آنان سخن گفت:

«هیچ چیز نمی‌تواند ما را از رویارویی با سپاه شام باز دارد. ما در گذشته، با تکیه بر پشتوانه استقامت شما با شامیان وارد جنگ شدیم، ولی امروز شایعه پراکنیهای بیهوده و کینه توزیها، استقامت شما را از میان برده و لب به شکوه گشوده‌اید. وقتی به جنگ صفین می‌رفتیم، دین را بر دنیا برگزیده بودید، ولی امروز منافع خود را لحاظ می‌کنید. ما همانیم که در گذشته بودیم، ولی شما مانند گذشته وفادار نیستید.

شماری از شما بستگان خود را در جنگ صفین و برخی دیگر نیز در نهروان از دست دادند. گروهی بر آنها اشک می‌ریزید. عده‌ای هم خون بهای آنها را می‌خواهید. دیگران هم از دستوره‌های من سرپیچی می‌کنند. معاویه به ما پیشنهادی دور از انصاف داده است که با هدف ما و

عزت اسلامی ما منافات دارد. حال اگر برای کشته شدن در راه خدا آماده‌اید برخیزید و با شمشیر پاسخ او را بدهید، ولی اگر خواستار آسایش و رفاه هستید بگویید تا صلح را بپذیرم.»

سخن امام پایان نیافته بود که همه سپاهیان فریاد زدند: «زندگی! زندگی!»<sup>۱</sup>

امام با دیدن سستی سپاهش، به ناچار صلح را پذیرفت. گذشته از اینکه شماری از آنان نیز پیش‌تر با نامه نگاریهایشان با معاویه به استقبال صلح رفته بودند. حتی برخی نیز آمادگی خود را برای تسلیم امام به معاویه و یا ترور او اعلام کرده بودند. از این رو، وقتی از امام علت صلح را می‌پرسیدند، پاسخ داد:

«به خدا اگر با معاویه می‌جنگیدم، مرا دست بسته به او تحویل می‌دادند.»<sup>۲</sup>

### ۳. انگیزه‌های مختلف در سپاهیان

#### امام حسن علیه السلام

چنانچه در سخنرانی امام نیز به چشم می‌خورد، افرادی با انگیزه‌های مختلف

۱. بحار الانوار، محمد باقر المجلسی، ج ۴۴،

ص ۲۱.

۲. همان.

در سپاه ایشان گرد آمده بودند و سپاه امام در هدف خود یکپارچه نبود. دسته ای از آنان در اثر اندیشه‌های انحرافی خوارج برای دستیابی به معاویه و قتل او صف آراسته بودند؛ زیرا پس از قتل علی علیه السلام هدف بعدی شان معاویه بود. هم چنان که ابن ملجم نیز بر آن اعتراف کرده است.<sup>۱</sup> گروهی در راستای تعصبات قبیله‌ای و برخی دیگر نیز به طمع غنیمت‌های جنگی آمده بودند. این گوناگونی و اختلاف انگیزه‌ها، سبب شده بود که فرمانبرداری لازم را از امام به عمل نیاورند.

### اهداف و انگیزه‌های امام حسن علیه السلام از پذیرش صلح

افزون بر عواملی که سبب تحمیل صلح به امام بر شمرده شد، می توان به این جریان از نگاه امام مجتبی علیه السلام نیز نگریست. امام حسن علیه السلام با در نظر گرفتن موارد زیر دست به صلح زدند:

#### ۱. خطر تهاجم خارجی

حمله رومیان خطر جدی و بزرگی بود که همواره سرزمین مسلمانان را

تهدید می کرد. آنها از آغاز ظهور اسلام ضربه‌های مهلکی از مسلمانان خورده بودند و همواره در پی فرصتی مناسب می گشتند تا تهاجمی تلافی جویانه را آغاز کنند. با انتشار خبر بروز فتنه‌های داخلی در کشور اسلامی، آنها به سرعت واکنش نشان دادند و برای عملی کردن آرمان سلطه گرانه خود لشکرکشی کردند؛ ولی صلح امام سبب دفع این خطر بزرگ گردید.<sup>۲</sup> زیرا هدف اصلی امام حفظ نظام اسلامی در سطح کلان بود؛ نه استحکام خلافت خود.

#### ۲. رعایت مصلحت عمومی

سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و پیشوایان دین این بود که هیچ گاه آغازگر جنگ نبودند و تا حمله‌ای صورت نمی گرفت، دست به شمشیر نمی بردند. بر این اساس، همواره حجت را تمام می کردند و تا جایی که امکان داشت می کوشیدند که با نصیحت و خیرخواهی از خونریزی جلوگیری کنند و در صورت

۱. همان، ج ۴۳، ص ۳۰۲.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۸.

نامیدی از حق گرایى دشمن، به جنگ دست می‌زدند.

امام مجتبی علیه السلام از جنگ و پیکار و بذل جان خویش در راه خدا دریغ نمی‌ورزید. او کسانون شجاعت و ستم ستیزی بود، ولى افکار عمومی جامعه، پذیرای روحیه بلند او نبود. او از حق خود گذشت تا مبادا در آن دوره حساس زمانی، گزندى به اسلام و جامعه مسلمانان وارد شود. وی با در نظر گرفتن مصالح جامعه اسلامی، و برای جلوگیری از چند دستگى و حفظ ارکان نظام اسلامی، خود را کنار کشید و صلح کرد. زیرا او دشمن خود را به خوبی می‌شناخت و می‌دانست که جنگ با او نیز سبب جلوگیری از سرپیچی او نخواهد شد. جنگ تنها عرصه را بر امام تنگ می‌کرد. امام به خوبی می‌دانست که با ادامه دادن جنگ نسا برابر، اسلام دوام چندانی نخواهد آورد. امام دوران خلافت پدرش را به خوبی در نظر داشت و دشمن حيله گر را كاملا می‌شناخت که چگونه برای رسیدن به قدرت، به هر جنایتی دست می‌زند و چون روزه روز از شمار

مسلمانان راستین کاسته می‌شد، خطری سخت‌تر از دوران خلافت علی علیه السلام اسلام را تهدید می‌کرد؛ زیرا برای مثال، عبيدالله بن عباس در زمان امیرالمؤمنین چهره درخشانی از خود نشان داده بود. او از فرمانداران علی علیه السلام و افراد مطمئن آن زمان به شمار می‌رفت و علی علیه السلام او را به فرمانداری یمن گمارده بود، ولى یک شب بیشتر در اردوگاه امام حسن علیه السلام دوام نیاورد.

امام برای خشی کردن توطئه‌های معاویه که هر روز خطرناک‌تر می‌شد، کنار رفت. خون مسلمانان بی گناه برای او بیش‌تر از خلافت بر آنها ارزش داشت. از این رو، به صلح تن در داد. خود بارها می‌فرمود: «من جنگ را تنها به خاطر رضایت خدا و حفظ خون مسلمانان رها کردم.»<sup>۱</sup>

### ۳. حفظ جایگاه امامت

معاویه به تلاش گسترده‌ای برای تخریب چهره امامان معصوم دست یازیده بود. او تمام توان خود را برای

۱. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۵.

شوراندن مردم و تشویش فضای سیاسی علیه امام به کار می‌گرفت. او می‌خواست داغ‌ننگی را که سالهای سال بر پیشانی خاندان امیه خورده بود، پاک کند و شکل زینده‌ای به حکومت خود دهد و تمام آن خفتها و خواریها را متوجه امام مجتبی علیه السلام گرداند و خود را برای مردم، محبوب‌تر جلوه دهد. زمینه‌های چنین فتنه‌ای را نیز پیش‌تر در میان سپاه امام آماده کرده بود. امام فتنه‌انگیزیهای او را به چشم می‌دید، ولی مردم درک نمی‌کردند که معاویه چگونه شخصیت امام را زیر سؤال می‌برد. او هنگامی که به دست افراد سپاهش زخم خورد، در این باره فرمود:

«به خدا من معاویه را پسه این مردم ترجیح می‌دهم؛ زیرا خیال کرده‌اند که شیعه و پیرو من هستند، ولی نقشه قتل مرا می‌کشند. اثاثیه مرا به غارت می‌برند و مالم را می‌دزدند. به خدا اگر من از معاویه پیمانی برای حفظ جانم بگیرم، بسیار بهتر است که در میان یاران خودم در امان نباشم. بسیار بهتر از این است که اینان که خود را پیرو من می‌پندارند مرا

بکشند و خانواده‌ام را به اسیری برند. به خدا اگر با معاویه می‌جنگیدم، همینان دست و گردنم را بسته و به معاویه تسلیم می‌کردند. به خدا اگر من با او صلح کنم، جایگاهم محترم شمرده شده و عزیز می‌مانم؛ ولی اگر بجنگم یا مرا به خواری اسیر می‌کند و یا با منت گذاردن آزاد می‌کند که تا قیامت این داغ‌ننگ از پیشانی بنی‌هاشم پاک نخواهد شد؛ خوار می‌گردیم و معاویه و دودمانش تا ابد بر زنده و مرده ما منت خواهند گذاشت.»<sup>۱</sup>

پس باید دانست که امام افسی را می‌دید که هیچ‌یک از یارانش آن را نمی‌دیدند. آنان نگرشی سطحی به جریان داشتند.

#### ۴. سکوت تا بلوغ سیاسی

گاه گذشت زمان آموزگار خوبی برای وجدانهای خواب‌آلوده است که با عافیت طلبی روزگار می‌گذرانند و تازیانه بی‌وفایی را نچشیده‌اند و همواره گردش روزگار را برکام مراد می‌انگارند؛ به سان

۱. الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب

کودکی لجوج که از سختی آموزش می‌گریزد و لذت بازی را برمی‌گزیند و تنها آن روز می‌فهمد که دیگر پشیمانی سودی نمی‌بخشد.

اندرزهای امام نه در معاویه اثر می‌کرد و نه در دل مردم، تا از او پیروی کنند. امام وقتی افکار عمومی را برای پذیرش جنگ آماده نمی‌بیند و اسلام عزیز را در معرض آسیبهای گوناگون می‌یابد، صلح می‌کند و مبارزه را به گونه‌ای دیگر آغاز می‌کند. او می‌خواست با کمک مسلمانان، اسلام را از خطر نجات دهد، ولی با پشت کردن آنان و شانه خالی کردن از زیر بار جنگ، به ناچار خود به تنهایی بار تمام مسئولیتها را بر دوش گرفت و به آنان فرصت داد تا فردا به چشم خویش عاقبت غفلت امروزشان را ببینند تا در آینده با عزمی راسخ‌تر و اراده‌ای جدی‌تر برای حق از دست رفته بپاخیزند.

آنچه بر امام در آن مقطع حساس زمانی تکلیف بود، یادآوری فردایی سخت برای جامعه نافرمان بود که عافیت می‌طلبیدند. تمامی این لجاجتها در جهتی سامان می‌گرفت که امام بر حق مردم در خانه تنها بماند و درنده‌ای سیری ناپذیر بر آنان حکومت کند. هم چنان که اعمال

فشار، تهدید و شکنجه از همان روزهای آغازین حکومت معاویه بر مردم کوفه و بصره که علیه او قد علم کرده بودند آغاز شد. نامشان از دفتر بیت المال حذف گردید. شهادت دادن شان پذیرفته نشد، دارایی شان به تاراج رفت و خانه‌هایشان ویران شد.<sup>۱</sup> همه اینها کفاره لحظه‌ای غفلت و آسایش خواهی بود.

امام هیچ سیاستی را در آن شرایط آشفته برتر از صلح نمی‌یافت. تنها به آنان فرصت داد تا نتیجه نادانی و رفاه طلبی شان را ببینند. امام تنها در این باره به شیعیانش فرمود:

«شما شیعیان من هستید. اگر من در پی ریاست و دنیا پرستی بودم، معاویه هرگز این گونه بر من پیشی نمی‌گرفت، ولی من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید. آنچه روا داشتم، تنها برای جلوگیری از خون ریزی و حفظ جان شما بود. پس حال که این گونه شد، به امر خدای خود راضی و در برابر دستور او تسلیم باشید. حال به خانه‌هایتان بروید و آسایش یابید.»<sup>۲</sup>

۱. شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۳.

۲. بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸.